

## «مطرب آتش» (بررسی مضمون اسپند در شعر فارسی)

دکتر مسروره مختاری<sup>۱</sup>، دکتر حسین آریان<sup>۲</sup>، سعید توکلی<sup>۳</sup>



تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۱۳

### چکیده

شاعران پارسی‌سرا از ابتدای پیدایش شعر، از ظرفیت‌های گوناگون زبان و الفاظ برای کشف مضامین تازه و بکر بهره برده‌اند. با وجود پژوهش‌های متعددی که در این باره انجام شده‌است، واژه‌هایی وجود دارند که علیرغم داشتن بسامد بالا و نقش قابل تأمل آن‌ها در پهنه‌ی ادب فارسی، تاکنون تحقیق و پژوهشی درباره‌ی آن واژه‌ها صورت نگرفته‌است. واژه‌ی «اسپند» از جمله‌ی آن واژه‌هاست. پژوهش حاضر سیر تحوّل و تطوّر معنایی این مضمون را از ابتدای پیدایش شعر فارسی، (قرن سوم) تا سده‌ی حاضر مطالعه کرده‌است. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که در شعر سبک خراسانی و عراقی، مضمون‌های ابداع شده تنوع چندانی ندارد و می‌شود آن‌ها را در چند مؤلفه‌ی کلی دسته‌بندی کرد: مثل دفع چشم زخم، تشبیه به خال، تشبیه به مردمک چشم و...؛ اما با ظهور سبک هندی و ظهور شاعران نازک‌خیال این سبک، این واژه چنان مورد توجه قرار می‌گیرد که از آثار این سبک، می‌توان صدها بیت درباره‌ی اسپند به دست آورد. به گونه‌ای که گاه، این کلمه در قالب ردیف اسمی نیز به کار برده شده‌است. با وجود آن‌که این واژه در شعر معاصر نیز ظهور و بروز دارد، اما از نظر مضمون، تنوع چندانی ندارد و بیش‌تر همان مضامینی است که در دو سبک خراسانی و عراقی کاربرد داشته‌است.

**کلید واژه‌ها:** ادبیات فارسی، شعر فارسی، ادبیات غنایی، مضمون اسپند، فرهنگ عامه، سبک هندی.

۱ - عضو هیأت علمی، دانشگاه محقق اردبیلی، ایران. (نویسنده مسئول) mmokhtari@uma.ac.ir

۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی زنجان، زنجان، ایران. arian.amir20@yahoo.com

۳ - دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی (ادبیات تطبیقی) دانشگاه محقق اردبیلی، ایران. tavakoli.saeed64@gmail.com

## ۱. مقدمه

شاعران پارسی‌سرا از ابتدای پیدایش شعر، تمام کوشش خود را برای کشف مضامین تازه و بکر مصروف داشته‌اند. آنان واژه‌ها و اصطلاحات و کنایات مختلفی را به خدمت گرفته‌اند و با کاربست نیروی سیال ذهن خود سعی کرده‌اند از ظرفیت‌های گوناگون زبان و الفاظ و صورخیال به بهترین شکل ممکن بهره ببرند. بخشی از همین واژه‌ها و اصطلاحات به حدی مورد توجه بوده‌اند که تبدیل به سنت ادبی شده و تقریباً در شعر اغلب شاعران حضور یافته‌اند. خلق مضامین تازه باعث شده تا آن واژه‌ها از حالت مکانیکی و تکراری شدن بگریزند و هر بار با شمایل نو و کارکردی تازه جلوه کنند. در پژوهش‌های متعدّد این دست از واژه‌ها و اصطلاحات، مورد واکاوی قرار گرفته و از منظرهای گوناگون بررسی شده‌اند و سیر تطوّر آنها مشخص شده است، در عین حال، هنوز هستند واژه‌هایی که با وجود بسامد بالای آنها در شعر فارسی، چنان‌که شایسته است، کسی متوجه حضور این واژه‌ها نشده و تحقیق مستقل و جامعی درباره‌ی آنها صورت نگرفته است. یکی از این واژه‌ها «اسپند» است. برای این واژه در منابع و فرهنگ‌ها چنین آورده‌اند: نام ماه دوازدهم سال، نام کوهی و نام گیاهی؛ معنای اخیر (نام گیاه) موضوع پژوهش حاضر است. اسپند «دانه‌ی سیاه خوش بویی است که آن را برای دفع چشم زخم در آتش می‌ریزند.» (انوری، ج ۱، ۱۳۸۱: ۱۴۳) فرهنگ دهخدا هم درباره‌ی اسپند می‌نویسد: «دانه‌ای باشد که به جهت چشم زخم در آتش ریزند.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲/۲۰۷۲)

در باور عامه، دود کردن اسپند یکی از اقداماتی است که برای دفع چشم زخم به عمل می‌آید. «چشم‌زخ و چشزخ و چشم‌شور و دیده‌ی شور و نظر شور عبارت از آن است که شخصی چیز حسین و مرغوب را نگاه کند و به طریق حسد در وی نظر اندازد و بعضی گویند در چشم زخم، حسد ضرور نیست، گاهی نظر دوست هم

کار می‌کند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶/۸۱۴۶) این اعتقاد ظاهراً یکی از قدیمی‌ترین اعتقاداتی است که در بین ملل مختلف وجود داشته و دارد. «چنانکه در اوستا دیو چشم‌زخم (اغشی) نامیده شده است» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۳). مسئله‌ی چشم‌زخم و اعتقاد به آن در قرآن نیز مطرح شده و بارها به آن اشاره شده‌است. یکی از مهم‌ترین آیه‌هایی که در این خصوص به آن استناد می‌شود، آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی قلم است که باری تعالی در آن می‌فرماید: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»؛ و مسلماً نزدیک بود کسانی که کفر ورزیدند، هنگامی که آگاه‌کننده را شنیدند با چشمانشان تو را بلغزانند و می‌گویند قطعاً او دیوانه است.» این آیه حتی به عنوان دفع چشم‌زخم مورد استفاده قرار می‌گیرد و در متون مختلف دینی به خاصیت آن اشاره شده‌است. آلن دندس (Alen Dundes) استاد دانشگاه کالیفرنیا در مورد چشم‌زخم می‌نویسد: «این باور، متکی بر معتقدات اساسی و معتبری است که بر اساس آن، آب مترادف زندگی و خشکی برابر مرگ است. آسیب و شرّ واقعی که به وسیله‌ی نظر زدن وارد می‌شود، این است که باعث می‌شود موجودات زنده به ویژه بچه‌ها، حیوانات شیرده، درختان میوه و مادران شیرده خشک شوند. لطمه‌ای که با زیاد نگاه کردن وارد می‌آید، سبب بروز اسهال و استفراغ ناگهانی در کودکان، خشک شدن شیر مادران یا حیوانات اهلی، خراب شدن و خشک شدن و میوه بر روی درختان و از بین رفتن قدرت جنسی مردان می‌شود.» (صدقی‌نژاد، ۱۳۸۳: ۲۷).

پس از اسلام نه تنها اسپند و فرهنگ استفاده از آن از میان نرفت، بلکه با احادیثی از بزرگان دین قوت بیشتری نیز گرفت که در آن هم به فواید خوردن آن و هم به فواید دود کردن آن اشاره شده‌است. از جمله‌ی آن احادیث می‌توان به حدیث ذیل اشاره کرد: «عن النبی قال: من شرب الحرمل أربعین صباحاً کلّ یوم مثقالاً لاستنار الحکمة فی قلبه و عوفی من اثین و سبعین داءً أهونه الجذام.» از پیامبر نقل است که گفت: هر که



جمله می‌توان به سپندان (دانه‌ی اسپند)، همین‌طور سپندی، آن‌که برای دفع چشم‌زخم، سپند یا اسفنددانه می‌سوزاند.

ای سپندی منشین، خیز سپند آر سپند تا تو را سازم از این چشم‌گرامی مجمر (فرّخی، ۱۳۳۱: ۹۸)

از همین واژه، مثلی نیز ساخته شده و در زبان مردم کوچه و بازار به وفور مورد استفاده قرار گرفته است و آن، مثل آتش و اسفند است. دهخدا در امثال و حکم درباره‌ی این مثل می‌نویسد: «دو جمع نیامدنی. مثال: آتش سوزان نکند با سپند/ آنچه کند دود دل مستمند...» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۱۴۰۱)

در ارتباط با موضوع حاضر (اسپند در ادب فارسی) مقاله‌ای با عنوان «عوامل چشم‌زخم در شعر شاعران فارسی» در سال ۱۳۸۹ در شماره‌ی اول مجله‌ی «کهن‌نامه‌ی ادب فارسی» به وسیله‌ی غلامحسین غلامحسین‌زاده و همکاران منتشر شده است. نگارندگان در این مقاله عوامل مؤثر در آسیب چشم یا چشم‌زخم را از منظر روانشناسی و فیزیولوژیک بررسی و تحلیل کرده‌اند. در برخی از منابع مرتبط با فرهنگ عامه به طور پراکنده و مختصر به چشم‌زخم پرداخته شده است. بررسی در کارنامه‌ی پژوهش حاضر نشان می‌دهد که درباره‌ی این موضوع - با لحاظ کردن سیر تحوّل معنایی در تمام ادوار شعر فارسی - تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است.

### ۳. بحث و بررسی

از اولین روزهای طلوع شعر فارسی مضمون‌سازی با واژه‌ی «اسپند» مورد علاقه و توجه شاعران بوده است. از این‌رو، در سرتاسر شعر فارسی و در تمام دوره‌ها و سبک‌ها، کم‌تر شاعری را می‌توان یافت که مصرع یا بیتی با این واژه نساخته باشد. درباره‌ی این‌که اولین شعر فارسی بعد از اسلام متعلق به کدام شاعر است، اختلاف‌های فراوانی پیش

آمده و هر محققى با دلایل و استنادات خاصى نامى را ذکر کرده‌است، اما تا آنجا که به موضوع این پژوهش مربوط می‌شود، یکی از مهم‌ترین آن شاعران - که قطعاً اگر اولین شاعر نیز نبوده باشد، جزو اولین شاعران فارسی‌سرا به شمار می‌آید - حنظله‌ی بادغیسی است. وی در قطعه‌ای با واژه‌ی «سپند» چنین مضمون‌پردازی کرده است:

یارم سپند اگرچه بر آتش همی فکند      از بهر چشم تا نرسد مر و را گزند  
او را سپند و مجمر ناید همی بکار      با روی همچو آتش و با خال چون سپند  
(دبیرسیاقی، ۱۳۷۴: ۳)

نمونه‌ی ذکر شده، نشان می‌دهد که اسپند جزو نخستین مضمون‌هایی بوده‌است که در شعر فارسی به کار گرفته شده‌است، اما باید در نظر داشت که مضمون‌هایی که با اسپند خلق شده، به مرور زمان تغییر و تحوّل یافته‌است. برخی از شاعران دست به هنجارگریزی (غالباً معنایی) زده‌اند و برای اثبات خلاقیت خود تلاش کرده‌اند، مضامین جدیدی خلق کنند. در ادامه‌ی بحث، به سیر تحوّل و تطوّر معنایی واژه‌ی «اسپند» و همچنین مضامین خلق شده با این واژه در سده‌های مختلف پرداخته می‌شود.

### ۳-۱. مهم‌ترین مضامین خلق شده با «اسپند»

مهم‌ترین این مضامین - که در دوره‌های مختلف در بین شاعران دست به دست شده‌است - به قرار زیر است:

#### ۳-۱-۱. دفع چشم زخم

دفع چشم‌زخم ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین مضمونی است که می‌شود از اسپند ساخت؛ این همان کارکرد اصلی و مورد انتظار از اسپند است. این مفهوم در تمام ادوار و انواع شعر فارسی، حتّی در اشعار حماسی نیز، به کار گرفته شده‌است. «اسپند»، به سبب خواص

گیاهی خویش، باورهایی را از جهت عقیدتی که کهن‌ریشه است، رقم زده که هنوز هم در بین عامه جایگاهی خاص دارد و در دفع چشم‌زخم و شورچشمی آن را دود کنند.» (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۱۳) دود کردن اسپند و کُندر برای دفع چشم‌زخم از باورهای عامیانه است که امروزه تقریباً تمام مردم ایران به آن معتقدند. در کتاب «داستان داستان‌ها» چنین آمده‌است که زال هنگام فراخواندن سیمرغ تشریفات خاصی انجام داده‌است که از مهم‌ترین تشریفات، سوزاندن بخور بود که این عمل در آیین زرتشتی هنگام برگزاری مراسم مذهبی، ضرورت داشت. وی ادامه می‌دهد که به‌طور کلی سوزاندن بخور هنگام انجام تشریفات مذهبی نزد بسیاری از اقوام کهن رواج داشته‌است. موسیقی و بو، هر دو در برانگیختن تخیل و تحریض یا تحریک اعصاب و ایجاد جو مصفا و حضور قلب موثر هستند: در ایران بعد از اسلام اعتقاد عامه چنین بوده‌است که هر جا بخور دود شود، دیو و جن و شیاطین از آن جا می‌گریزند. (ندوشن، ۱۳۹۰: ۵۳). این مضمون معمولاً در شعر عاشقانه یا مدحی و برای دفع چشم زخم از معشوق یا ممدوح مد نظر شاعران قرار گرفته و با تغییرات اندکی به صورت یکسان تکرار شده‌است. به دلیل کثرت مثال‌ها و به منظور جلوگیری از اطاله‌ی کلام به چند مثال از این نوع بسنده می‌شود.

چنان گشت ابرش که در شب سپند      همی سوختندش ز بیم گزند  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۲)

ای سپندی منشین خیز و سپند آر سپند      تا ترا سازم از چشم گرامی مجمر  
چشم بد را ز چنان شاه بگردان به سپند      کآفرین باد بر آن صورت زیبا منظر  
(فرّخی، ۱۳۳۱: ۱۰۸)

هر که را ز آسیب او آفت رسد      باز ره ناردش تعویذ و سپند  
(ناصرخسرو، ۱۳۸۰: ۳۳۴)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این بیت تعویذ و دود کردن اسپند معادل یکدیگر

گرفته شده است. این مورد شاید به خاطر اختلاط اعتقادات دین اسلام با عرف حاکم بر جامعه باشد که در شعر شاعران بروز و ظهور پیدا کرده است. خواندن ادعیه و نوشتن آن‌ها، دود کردن اسپند و کارهای دیگری که در فرهنگ‌ها آمده است، همگی معادل و برابر هم برای دفع چشم زخم به کار رفته است:

چون بنشینند و مطربان بنشانند      انصاف طرب ز آدمی بستانند  
سوزند سپند و نام ایزد خوانند      بر مرکب شیرزاد دُر افشانند

(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۵۸۱)

در بیت دوم مثالی که ذکر شد، به دو باور مهم برای دفع چشم بد اشاره شده است. یکی دود کردن اسپند و دیگری گفتن شبه جملهی «به نام ایزد» که معادل گفتن «ماشاءالله» در فرهنگ اسلامی است. چنان که در فرهنگ دهخدا آمده است: «این کلمه‌ی بزرگ تیمناً برای دفع چشم بد استعمال کنند و بعضی گویند در محلّ تعجّب و قسم آرند، به سبب کثرت استعمال، کسره‌ی اضافت را حذف کردند. بلکه الف ایزد هم در رسم الخط نویسند. چشم بد دور. چشم زخم مباد. ماشاءالله.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۰۱۰/۴)

این مضمون (سوزاندن اسپند برای دفع چشم زخم)، در شعر سبک خراسانی غالباً با اغراق همراه است. برخی از شاعران هنگام مدح ممدوح خود، به چنین اغراق‌هایی دست برده‌اند:

ماه بساید عبیر چون تو درآیی به بزم      مهر بسوزد سپند چون تو درآیی سوار

(ظهیری فاریابی، ۱۳۸۹: ۱۵۵)

تأمل در بازتاب این مضمون در اشعار شاعران، نشان می‌دهد که بررسی دقیق آبخخور این گیاه و ردگیری قداست آن از جهت اسطوره‌شناسی که با اوارد، دعا، نیایش، نذر و مناسک همراه بوده است، به دورانی بس کهن می‌رسد.

نقّاش که بر نقش تو پرگار افگند      فرمود که تا سجده برنندت یک چند



چون نقش تمام گشت ای سرو بلند می خواند «وان یکاد» و می سوخت سپند

(سنائی، ۱۳۸۸: ۵۳۴)

بیت دوم این شعر نیز - همان طور که پیش تر توضیح داده شد- اختلاطی است از باورهای اسلامی و ایرانی که تقریباً در تمام شئون زندگی ما دیده می شود.

آخر سپند باید بهر چنان جمالی دردا که هیچ کس را این کار بر نیاید

(عطار، ۱۳۷۴: ۳۲۸)

گنجینه به بند می توان داشت خوبی به سپند می توان داشت

(نظامی، ۱۳۸۲: ۴۶۱)

من سپند از چشم بد کردم پدید در سپندم نیز چشم بد رسید

(مولانا، ۱۳۷۱: ۶/۲۸۰۶)

در بیت فوق مولانا برای نشان دادن شدت چشم زخم به اغراقی دست می زند که پیش تر از او در شعر فارسی به چشم نمی خورد. یعنی چشم زخم چنان اثر گذار بوده که حتی اسپند نیز در دفع آن کارگر نمی افتد و خود اسپند در معرض این شورچشمی قرار می گیرد.

یا چهره پیوش یا بسوزان بر روی چو آشت سپندی

(سعدی، ۱۳۸۶: ۵۹۹)

### ۲-۱-۳. مطلق مواد سوختنی

آوردن اسپند به جای مواد سوختنی و هرچیزی که سوخته می شود، یکی دیگر از مضامینی است که شاعران آن را کشف کرده و با آن دست به خلق شاعرانه زده اند. شاید این کشف برگرفته از ارتباط آتش و اسپند باشد که هیچ گاه بدون هم به کار گرفته نمی شوند. یعنی هر جا که اسپند باشد، قطعاً پای آتش نیز آن جا باز می شود و همین نکته را شاید بتوان دلیل این استفاده قلمداد کرد. این مضمون نیز گاهی مورد توجه قرار گرفته

و از زبان شاعران مختلفی بیان شده است:

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی در دیده تویی وگر نه می‌دوختمی

دل منزل توست ورنه روزی صدبار در پیش تو چون سپند می‌سوختمی

(ابوسعید ابوالخیر، ۱۳۸۴: ۷۹)

آتش اندر زن به گـرگان چون سپند زآنکه آن گرگان، عدو یوسفند

(مولانا، ۱۳۷۱: ۱۲۷ / ۲)

هر که در دل چون سپندان دانه‌ی کین تو داشت زان سپندان دانه‌ی خود دید بر آتش سپند

(سوزنی، ۱۳۳۷: قصاید، ص ۱۵۲)

این بیت می‌تواند همین موضوع را اثبات کند که گاه‌گاه در شعر فارسی اسپند به عنوان مطلق مواد سوختنی به کار گرفته شده است. اسپندی که معنای مثبتی داشته است، در این بیت به ماده‌ای تبدیل می‌شود که در دست مالک و نگهبان جهنم قرار گرفته و برای روشن ماندن آتش از آن استفاده می‌کند. بار منفی اسپند در این بیت نیز خود تازگی خاصی دارد که به ندرت در شعر فارسی دیده می‌شود.

به زمستان گـر آتشی یابم هفت عضوم بر او سپند کنند

(انوری، ۱۳۷۶: ۵۷۳)

سپند آتش غم کرده‌ای مرا ای دوست مکن که سوخته از مجمر تو برخیزم

(اوحدی، ۱۳۴۰: ۲۸۲)

غم‌خوار گو مسوز سپند از برای ما ما چون در آتش دل دیوانه سوختیم

(باباغانی، ۱۳۸۵: غزل ۴۰۴، بیت: ۴۱۲۳)

### ۳-۱-۳. کوچکی و خردی

کوچکی و خردی اسپند هم برای بیان اندازه، کم و بیش مورد استفاده قرار گرفته است.

در زبان ادبیات فارسی برای ذکر قَلّت، معادل‌هایی دیگری مثل «یک سر سوزن»، «یک

ارزن» و... می‌توان یافت. به هر حال یکی از کارکردهای اسپند در شعر فارسی همین مورد است، نمونه‌های زیر گویای همین مفهوم است:

نگاه کن که بقا را چگونه می‌کوشد      به خردگی منگر دانه‌ی سپندان را  
(ناصر خسرو، ۱۳۸۰: ۱۲۴)

نیم به پله‌ی نیکی ز یک سپندان کم      به پله‌ی بدی اندر هزار سندانم  
(سوزنی، ۱۳۳۷: ۲۵۰)

گفت جامم را چنان پر کرده‌اند      کاندر او اندر نگنجد یک سپند  
(مولانا، ۱۳۸۶: ۲/۳۴۰۷)

### ۳-۱-۴. تشبیه به خال

یکی از جالب‌ترین استفاده‌های اسپند در شعر فارسی، تشبیه کردن آن به خال یار است. این مضمون همان طور که در مقدمه ذکر شد، در شعر حنظله‌ی بادغیسی به کار گرفته شده‌است و بعید نیست که شاعران دیگر این مضمون را از او برگرفته باشند. (ر.ک. همین مقاله، بخش مقدمه) این مضمون هنوز هم مورد استفاده بوده و در شعر معاصر نیز وارد شده است.

بر آتش رخ زیبای او به جای سپند      به غیر خال سیاهش که دید به دانه  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۴۲۶)

در نمونه شعری که آمد، شاعر به معشوق خود یادآور می‌شود که دیگر برای دفع چشم‌زخم نیازی به اسپند نیست و خال سیاه بر سرخی صورتش همان کارکرد را دارد که دانه‌ی اسپند بر روی آتش.

مردم سپند بر سر آتش نهند و تو      آتش زدی به عالم از آن خال چون سپند  
(فروغی بسطامی، ۱۳۷۶: ۱۷۲)

بسطامی در این شعر کارکرد واژگونه‌ای از اسپند و خال بیرون می‌کشد و آن آتشی

است که این خال بر عالم می‌زند. این مطلب گواه همین نکته است که شاعران در دوره‌های مختلف تلاش فراوانی کرده‌اند که مضمون شعرشان تازگی داشته باشد.

خال به رخساره‌ی نکوی تو می‌گفت چاره‌ی چشم بد زمانه سپند است  
(همان: ۸۹)

رخ برفروز و از نظر بد حذر مکن زیرا که خال بر سر آتش سپند توست  
(همان: ۱۰۶)

در آب و خاک ما شرر اضطراب نیست ماند چو خال بر رخ آتش سپند ما  
(طالب آملی، ۱۳۹۱: ۷۰)

### ۳-۱-۵. تشبیه به مردمک چشم

به نظر می‌رسد تشبیه اسپند به مردمک چشم تشبیه محسوس به محسوس باشد و سیاهی وسط مردمک با دانه‌ی اسپند بی‌ارتباط نیست. از جهت دیگر نیز می‌توان ارتباطی بین آن‌ها برقرار کرد و آن چشم بد داشتن است که شاعر چشم خودش را به دانه‌ی اسپند تشبیه می‌کند تا چشم زخم احتمالی صادر شده از خودش را برطرف کند. به هر روی این مضمون نیز بارها تکرار شده است:

تا رخ و رای تو را در نرسد چشم بد مردم آن چشم‌ها، جمله سپند تو باد  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۵۸۷)

مردم چشم را سپند کنیم پیش رویت بر آذر اندازیم  
(همان: ۴۶۳)

### ۳-۱-۶. رقص

رقص کردن و پایکوبی از تشخص‌هایی است که به اسپند داده شده است. شاعران برای ابراز شادی و خرسندی خود از این تشبیه استفاده کرده‌اند و همان‌طور که مشخص است، این مفهوم غالباً در سروده‌های عاشقانه و غنایی و از سبک خراسانی به بعد دیده

می شود:

همچو سپند پیش تو سوزم و رقص می‌کنم خود به فدا چنین شود مرد برای چون تویی  
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۴۶۱)

در بزم عیش افروختن کوه از سماع آموختن همچون سپند از سوختن در رقص و افغان آیدت  
(همان: ۴۵۱)

ای بسا شب که من از آتشان همچو سپند بوده‌ام نعره‌زنان رقص کنان بر درشان  
(مولانا، ۱۳۸۷: ۷۵۱)

من چون سپند رقص کنان اندر او شده شعر تر و قصیده‌ی غرا بسوخته  
(همان: ۸۹۳)

حاجت مطرب و می نیست، تو برقع بگشا که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۷۸)

سپند آسا در آتشان می‌رقص بیال شعله چون پروانه می‌رقص  
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴: ۳۱۶)

### ۳-۱-۷. بی‌قراری

بی‌تابی و بی‌قراری کردن هم با توجه به حرکات اسپند بر روی آتش، از مضامین  
باریک‌بینانه‌ای است که بعدها وارد شعر فارسی شده است. این مضمون نیز، غالباً در اشعار  
عاشقانه دیده می‌شود. شاعران برای نشان دادن حالت خود در فراق یار، دست به دامن  
این مضمون شده‌اند.

خواستم تسکین، سپند آتشت کردی مرا ای قرار جان دل با بی‌قراران این کنند؟  
(محتشم، ۱۳۷۸: ۳۱۵)

خبر از خود ندارم چون سپند از بی‌قراری‌ها نمی‌دانم کجا خیزم نمی‌دانم کجا افتم  
(صائب، ۱۳۸۶: ص ۸۳۷)

ما عبث دل را به زیر آسمان می‌جسته‌ایم این سپند شوخ، در بیرون محفل بوده است (همان)

در ابیاتی که از صائب تبریزی ذکر شد، شاعر با هنجارگریزی معنایی، یک بار با انسان‌نگاری و در بیت بعد با تشبیه «دل» به «سپند شوخ» مضامینی تازه و شگرف خلق کرده و بر التذاذ هنری مخاطب افزوده است.

### ۳-۱-۸. ناله و فریاد به دل داشتن

این مضمون نیز، در شعر شاعران سبک هندی دیده می‌شود. اسپند ناله‌ای به دل دارد، اما برآوردن آن برابر با نیستی است. از همین‌رو اسپند عمری ناله به دل دارد تا لحظه‌ی مردن. با این تفاسیر می‌توان این مضمون را نیز یکی از مضامین بسیار زیبا و هنرمندانه به حساب آورد:

چون سپندم آرزوها به که در دل خون شود ورنه تا پر می‌فشاند ناله، من خاک‌سترم (بیدل، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۰۵۷)

بیدل به نیم ناله دل از دست داده‌ایم کوه تحملی که تو دیدی سپند بود (همان، ج ۱: ۴۹۰)

آتش غلط نکرد که کار سپند ساخت تا کی به ناله در دسرا انجمن دهد؟ (صائب، ۱۳۸۶: ص ۸۳۷)

خواهد به ناله‌ای دل ما را نواختن آن‌کس که ساخت (مطرب آتش) سپند را (همان: ص ۲۴)

### ۳-۱-۹. از جا پریدن

این مضمون نیز اگرچه چندان وفور نداشته اما در شعر فارسی به کار رفته است. به عنوان مثال، ملک الشعراء بهار در یکی از بیت‌هایش چنین سروده است:

- کی جهند از کهکشان‌ها اختران  
نیم‌سوزان همچو از مجمر سپند  
(بهار، ۱۳۸۷: ۴۴۷)
- هر کس آسوده‌ی خاک است برآید چو سپند  
آه اگر شرح دهم گرمی جولانی را  
(حزین لاهیجی، ۱۳۹۱: ۵۸)
- شود گر ز آتش صدایی بلند  
پرد یک قد شعله از جا سپند  
(سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۷۱)
- شد از مرکز خاک آتش بلند  
پرید از زمین سایه همچون سپند  
(همان: ۷۲)

### ۲-۳. تکمله

بررسی و تحلیل در سیر تحوّل معنایی «اسپند» در پهنه‌ی ادب فارسی، ما را متوجّه دو نکته‌ی اساسی می‌کند و آن دگرگونی و تغییر قابل تأمل در مضمون‌پردازی و تصویرسازی با این واژه در سبک هندی و همچنین دگردیسی ملموس در بافت کلام و هنجارگریزی‌های صورت گرفته با این واژه (عمدتاً معنایی) در شعر معاصر است که در ادامه‌ی این جستار به این دو مؤلفه پرداخته می‌شود.

### ۱-۲-۳. «اسپند» در شعر سبک هندی

یکی از ویژگی‌های سبک هندی باریک‌بینی و مضمون‌پردازی فراوان است. شاعران این سبک تمام تلاش خود را معطوف داشته‌اند تا به ساحاتی از شعر دست پیدا کنند که پیش از آن کم‌تر شاعری توانسته باشد به آن وادی پا بگذارد. اسپند نیز ظاهراً یکی از مضامین مورد علاقه‌ی شاعران این سبک به شمار می‌آید. در ابتدای پژوهش به نظر نمی‌رسید که این واژه چنین بسامد بالایی داشته باشد، اما با بررسی‌هایی که انجام شد، معلوم شد که در این سبک و خاصّه در اشعار بیدل و صائب، صدها بیت وجود دارد که حول و حوش اسپند می‌گردد. ناگفته نماند که زیباترین تصاویر نیز متعلّق به همین

شاعران است. تعدادی از مضامین در راستای همان مضامین پیشین شاعران خراسانی و عراقی است، اما بخش عمده‌ای از آن‌ها کاملاً جدید و حتی برخی از آن‌ها فقط یک‌بار به کار رفته‌اند. اغلب این مضامین نیز چنان باریک‌بینانه هستند که نیاز به شرح و توضیح دارند. به نظر می‌رسد موضوع اسپند در سبک هندی خود می‌تواند در پژوهشی مستقل مورد واکاوی قرار بگیرد. در این مقال، به اقتضای بحث به معدودی از مضامین بکر شاعران سبک هندی، به ویژه در آثار بیدل و صائب اشاره می‌شود:

همتی ای شعله‌خویان! کاین سپند بینوا      تحفه‌ای دیگر ندارد نذر محفل جز گره  
(بیدل، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۳۶۹)

«گره به دل داشتن» اسپند بارها در شعر شاعرانی همچون صائب تکرار شده‌است. او اسپند را گاهی چیزی جز گره نمی‌بیند که همین گره نیز چیزی جز فریاد نیست، اما اسپند ناچار است این گره را به دل داشته باشد و گشودن این گره مساوی با نابودی یا همان مرگ اسپند است.

مگو بیدل سپند ما دل آسوده‌ای دارد      تسلی هم درین محفل به آتش می‌تپد گاهی  
(همان، ج ۲: ۱۴۲۷)

از آن‌جا که ارتباط اسپند با آتش مستقیم و همیشگی است، بخش عمده‌ای از مضمون‌پردازی‌ها درباره‌ی اسپند، با آتش ارتباط دارد. همان‌گونه که در شاهد مثال‌های این بخش گفته شد، گره اسپند برابر است با زندگی او و هرگاه این گره گشوده شود، اسپند از بی‌تابی خلاص می‌شود و آرام می‌گیرد، اگرچه این آرامش معادل مرگ او باشد. سپندی را به تعلیم دل من نامزد گردان      که آداب نشست و خاست در مجلس نمی‌دانم  
(صائب، ۱۳۸۶: ص ۸۳۹)

این بیت نیز از همان بیت‌هایی است که مضمونش فقط یک‌بار در شعر فارسی تکرار شده‌است و تا آن‌جا که جستجو شد، نمونه‌ی مشابهی ندارد. ذکر این مورد هم خالی



از لطف نیست که مضمون‌های ساخته شده از اسپند بیش‌تر وجه مثبت دارد و کم‌تر دیده می‌شود که مثل این بیت اسپند و بی‌تابی و نشست و برخاستش مورد سرزنش قرار بگیرد. از این جهت نیز می‌توان گفت که مضمون به کار رفته شده در بیت بالا تازگی شعر را دو چندان کرده‌است.

در آمدم چو به مجلس سپند جای نمود ستاره سوختگان قدردان یکدگرند  
(صائب، ۱۳۸۶: ص ۴۵۸)

هم‌ذات‌پنداری شاعر با اسپند یا به طور کلی هر ستاره سوخته‌ای، جزو مضامینی است که بارها در سبک هندی تکرار شده‌است، با این تفاوت که در هر یک از این ابیات از وجهی و صورتی نو نگریسته شده‌است و کم‌تر شاهد هستیم که مضمونی بیش از چند بار تکرار شود. در بیت بعدی نیز همین مورد دیده می‌شود و شاعر دانه‌ی امید خود را به اسپند تشبیه می‌کند که در آتش می‌اندازد:

ندارد حاصلی جز سوختن تخم امید من سپند آسا در آتش می‌فشانم دانه‌ی خود را  
(حزین لاهیجی، ۱۳۹۱: ۹۴)

یا در بیتی دیگر، بیدل دهلوی، به منظور ستایش مردانگی و مروّت و تقبیح ظلم و ستم با «اسپند» چنین مضمون‌پردازی کرده‌است:

مروّت آن‌همه از چشم زخم نیست گزندش اگر به گوش حیا ناله‌ی سپند نیفتد  
(بیدل، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۳۹۶)

علاوه بر موارد یادشده، در شعر شاعران سبک هندی، مضمون دیگری با اسپند ساخته شده‌است که در شعر سده‌های پیشین تا آن‌جا که جست‌جو شد مسبوق به سابقه نیست. همان‌گونه که در بخش‌های پیشین مقاله‌ی حاضر آمد، صدای سوختن اسپند با مضمون «ناله‌ی حزین به دل داشتن» استعمال شده‌است، در شعر سبک هندی مخصوصاً در اشعار صائب به ابیات متعدّدی برمی‌خوریم که از سوختن اسپند، مفهوم «صدای بلند» افاده



## ۳-۲-۲. «اسپند» در شعر معاصر

تأمل در شاهد مثال‌هایی که درباره‌ی واژه‌ی «اسپند» از سده‌ها و سبک‌های مختلف آمد، بیانگر گذر تدریجی و سیر تحوّل چشمگیر در چگونگی به‌کارگیری زبان، اسلوب بیان، شیوه‌ی مضمون‌پردازی در سروده‌های شاعران است. از آن‌جا که شعر معاصر غالباً از نظر دید، ادراک و بافت تازه است، تغییر و دگرگونی‌های یادشده در شعر این دوره ملموس‌تر و محسوس‌تر است. بر این اساس در بسیاری از موارد، شاعران با دیدی تازه، غبار کهنگی را از چهره‌ی شعر زدوده‌اند و با تشبیه‌ها و استعاره‌های بدیع، موضوعی کهنه را با دیدی تازه بازآفرینی کرده‌اند. این ویژگی غالباً در مضامینی که با واژه‌ی «اسپند» خلق شده است نیز صدق می‌کند. هرچند که برخی از مضامین شعر سنتی در شعر معاصر تکرار شده است، اما از نظر بافت کلام، تمایز قابل توجهی میان آن‌ها وجود دارد. تأمل در شاهد مثالی که از «حسین منزوی» ذکر می‌شود، نشان می‌دهد اگرچه واژه‌ها غریب و تازه نیستند، اما ترکیب و بافت کلام در محور هم‌نشینی به گونه‌ای است که توانسته است از اذهان مخاطبان و شیوه‌ی مرسوم در ادبیات سنتی آشنایی‌زدایی کند.

خالی شدم از خویش و به حالت نرسیدم آخر مگر این دانه‌ی اسپند به چند است؟  
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۶۶)

در برخی موارد شاعر با بهره‌گیری از صنعت «ایهام»، واژه‌ی اسفند را هم به معنای ماه آخر زمستان و هم به معنای گیاه مورد استفاده به کار برده است. مانند نمونه‌ی زیر از قیصر امین‌پور:

«چه اسفندها... آه!

چه اسفندها دود کردیم!

برای تو ای روز اردیبهشتی

که گفتند این روزها می‌رسی

از همین راه!» (امین پور، ۱۳۸۸: ۱۱۷)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ایهام تناسب اسفند از یک سو به معنای گیاه اسفند است و از طرفی با اردیبهشت تناسب دارد. شاعر با آوردن «چه اسفندها دود کردم» و در ادامه «که گفتند این روزها می‌رسی» تلویحاً به یک رسم و آیین در فرهنگ عامه اشاره دارد که غالباً در مراسم پیشواز مسافری عزیز، اسفند دود می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین دلایل کاربست صنعت ایهام در نمونه‌هایی از این نوع، این است که در سروده‌های سده‌های پیشین، اسپند یا سپند، کم‌تر برای ماه آخر زمستان استعمال می‌شده و این دو واژه غالباً برای «گیاه دارویی» مدّ نظر بوده‌است، یعنی بین اسپند و اسفند تفاوت معنایی وجود داشته و برای بیان ماه از اسفند و برای بیان گیاه سوزاندنی از اسپند یا سپند استفاده می‌شده‌است. در شعر شاعران معاصر، استعمال این واژه برای هر دو مفهوم بسامد بالایی را به خود اختصاص داده‌است، از آن جمله است بیتی از ملک الشعراء بهار در وصف فصل «بهار»:

فرودین آمد، سپس بهمن و اسفند  
ای ماه بدین مژده بر آذر فکن اسپند  
(بهار، ۱۳۹۰: قصیده ۲۷۰، ص ۴۸۷)

بهار آمد و رفت ماه اسپند  
نگارا در فکن بر آذر سپند  
(همان: قصیده ۲۹۳، ص ۵۲۴)

#### ۴. نتیجه‌گیری

شاعران شعر فارسی در طول سده‌های متمادی، از واژگان و مفاهیم بسیاری برای بیان منظور و مقصود خود بهره‌برده‌اند. برخی از این واژگان به دلیل ظرفیت و بار عاطفی بالایی که دارد، در دوره‌های مختلف حذف نشده و از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر منتقل شده و گاه به سنت ادبی تبدیل شده‌است. یکی از این واژگان اسپند است. گیاهی طبّی که از پیش از اسلام در ایران وجود داشته و پس از اسلام نیز همچنان در فرهنگ و زندگی

عامه به چشم می‌خورد. احادیثی که از پیامبر اسلام (ص) و ائمه‌ی معصومین درباره‌ی این گیاه نقل شده، تقدس و اهمیت آن را بیش از پیش کرده و سبب حضور پررنگ این واژه در ادبیات شده‌است. مهم‌ترین کارکرد اسپند در شعر فارسی، «دفع چشم‌زخم» است که با سوزاندن آن حاصل می‌شود. در سبک‌های خراسانی و عراقی مضامینی که از این واژه ابداع شده، بسامد بالایی را به خود اختصاص داده‌است. مضامینی که با این واژه در دوره‌های یاد شده خلق شده‌است، تغییر و تحوّل چندانی نپذیرفته و تقریباً به طور یکسان یا نزدیک به هم استفاده شده‌است. مضامینی همچون «دفع چشم زخم»، «تشبیه به خال»، «تشبیه به مردمک چشم»، «مطلق مواد سوختنی» و «بیان ببقاراری» از مهم‌ترین این مضامین است. با ظهور شاعران نازک‌خیال سبک هندی، مضمون‌پردازی با این واژه تنوع و بسامد بالایی یافته، به طوری که گاه اسپند در جایگاه ردیف قرار گرفته‌است. به تبع شعر سبک هندی، مضمون‌سازی با این واژه در شعر معاصر نیز ادامه پیدا کرده‌است. در شعر سده‌ی حاضر، گاه مضامین به‌کار رفته در شعر سنتی با ادراکی تازه و بافتی متفاوت بروز پیدا کرده‌است و گاه شاعر با خلق مضامینی ابداعی و هنری و تغییر در اسلوب بیان، به شکل هنجارگریزی معنایی از اذهان مخاطبان آشنایی‌زدایی کرده‌است.

### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابوالخیر، ابوسعید (۱۳۸۴). مجموعه رباعیات ابوسعید ابوالخیر، مقدمه اسماعیل شاهرودی، چاپ دوم، تهران: هنرآفرین.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۰). داستان داستان‌ها، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. امین‌پور، قیصر (۱۳۸۸). نیمایی‌ها، تهران: دفتر شعر جوان.
۵. انوری، اوحدالدین محمدبن محمد (۱۳۷۶). دیوان انوری، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ اول، تهران: نگاه.
۶. انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، جلد ۱، تهران: انتشارات سخن.
۷. اوحدی (۱۳۴۰). کلیات اوحدی اصفهانی (معروف به مراغی)، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.
۸. بابا فغانی شیرازی (۱۳۸۵). دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، چاپ چهارم، تهران: اقبال.
۹. بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). دیوان ملک‌الشعراى بهار، تهران: نگاه.
۱۰. بیدل، عبدالقادر. (۱۳۸۷). غزلیات میرزا عبدالقادر دهلوی، بر اساس نسخه‌ی مصحح خال محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی، تهران: زوار.
۱۱. پورداد، ابراهیم. (۱۳۸۰). فرهنگ ایران باستان، تهران: اساطیر.
۱۲. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵). دیوان حافظ، به تصحیح بهاء‌الدین خرّمشاهی، چاپ پنجم، تهران: دوستان.
۱۳. خاقانی، بدیل‌بن علی. (۱۳۷۴). دیوان خاقانی شروانی، تصحیح و تعلیقات ضیاء‌الدین سجادی، چاپ پنجم، تهران: زوار.
۱۴. دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۴). پیشاهنگان شعر پارسی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۵. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه‌ی دهخدا، زیر نظر: محمّد معین و سید جعفر شهیدی، جلد ۲ و ۴ و ۶، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). امثال و حکم، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
۱۷. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۶). کلیات سعدی، بر اساس نسخه‌ی محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران: بادبادک.
۱۸. سنائی، مجدود بن آدم (۱۳۸۸). دیوان حکیم سنائی غزنوی، چاپ سوم، تهران: نگاه.
۱۹. سیدای نسفی، میرعابد (۱۳۸۲). دیوان سیدای نسفی، به اهتمام حسن رهبری، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). طلسم اتحاد (گزیده اشعار حزین لاهیجی به کوشش جواد محمّد زمانی)، انتشارات تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.
۲۱. سوزنی سمرقندی، محمّد بن علی. (۱۳۳۷). دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، با معانی و تفاسیر ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.
۲۲. صدقی نژاد، رضوان (۱۳۸۳). خرافات چیست؟، تهران: گلمهر.
۲۳. طاهری، سید محمود (۱۳۸۲). فرهنگ ریشه‌یابی واژه‌ها، تهران: اندیشه‌های گوهر بار.
۲۴. ظهیری فاریابی، ابوالفضل طاهر بن محمد (۱۳۸۹). دیوان ظهیری فاریابی، با تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، تهران: نگاه.
۲۵. عطار، فریدالدین محمّد (۱۳۷۴). دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی، چاپ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۶. فرّخی، علی بن جولوغ (۱۳۳۱). دیوان حکیم فرّخی سیستانی، تصحیح علی عبدالرّسولی، تهران: مطبعه‌ی مجلس.

۲۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه فردوسی (به تصحیح ژول مُل)، چاپ دهم، تهران: بهزاد.
۲۸. فروغی بسطامی، میرزا عباس (۱۳۷۶). دیوان فروغی بسطامی، بر اساس ده نسخه، گردآوری و پژوهش حمیدرضا قلیچ‌خانی، چاپ اول، تهران: روزنه.
۲۹. لاهیجی، حزین. (۱۳۷۴). دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، نشر سایه.
۳۰. محتشم کاشانی، کمال‌الدین علی (۱۳۷۸). دیوان کامل مولانا محتشم کاشانی، به تصحیح و کوشش مصطفی فیض کاشانی، انتشارات حوزه‌ی هنری.
۳۱. مسعود سعد سلمان (۱۳۷۴). دیوان مسعود سعد، با مقدمه‌ی رشید یاسمی، چاپ اول، تهران: نگاه.
۳۲. منزوی، حسین (۱۳۸۸). مجموعه اشعار، تهران: آفرینش و نگاه.
۳۳. مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۱). مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، نسخه‌ی نیکلسون، فرهنگ لغات و اعراب از عزیزالله کاسب، چاپ اول، تهران: انتشارات گلی.
۳۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). کلیات دیوان شمس، مطابق نسخه‌ی تصحیح شده‌ی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
۳۵. میهن دوست، محسن (۱۳۸۰). پژوهش‌های عمومی فرهنگ عامه، تهران: توس.
۳۶. ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی (۱۳۸۰). دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، به اهتمام سید نصرالله تقوی، تهران: معین.
۳۷. نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۲). کلیات (خمس‌ه نظامی)، مطابق با نسخه‌ی تصحیح شده‌ی وحید دستگردی، چاپ چهارم، تهران: علم.
۳۸. هدایت، صادق. (۱۳۵۶). نیرنگستان، چاپ دوم، تهران: جاویدان